



کاوشی در وضع فرهنگ شیعیان غزنین؛ از آغاز حکومت ابدالی ها (1160ق) تا زمان حمله عبدالرحمان خان به هزارستان (1309ق)

پدیدآورده (ها) : بینش، وحید؛ مهدوی، بسم الله
تاریخ :: سخن تاریخ :: پاییز و زمستان 1392، سال 6 - شماره 18
از 139 تا 160
آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1042144>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان
تاریخ دانلود : 19/04/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

کاوشی در وضع فرهنگی شیعیان غزنین؛ از آغاز حکومت ابدالی‌ها (۱۱۶۰ ق) تا زمان حمله عبدالرحمان خان به هزارستان (۱۳۰۹ ق)

وحید بینش^۱

بسم الله مهدوی^۲

چکیده

وضع فرهنگی شیعیان غزنین پیش از تأسیس حکومت ابدالی‌ها، متفاوت و گاه افتخار آفرین است، ولی پس از روی کار آمدن این حکومت تا زمان حمله عبدالرحمان خان به هزارستان، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. لذا این پرسش اصلی پیش می‌آید که اوضاع فرهنگی شیعیان غزنین از آغاز شکل‌گیری حکومت ابدالی‌ها تا آغاز حمله عبدالرحمان خان به هزارستان (۱۱۶۰-۱۳۰۹ ق) چگونه بوده است؟ فرضیه تحقیق حاضر این است که شیعیان غزنین در این مقطع تاریخی، از نظر فرهنگی بسیار عقب مانده هستند و عامل عمده آن، سیاست‌های خصمانه حاکمان افغان در قبال شیعیان و بی‌لیاقتی امیران و خوانین محلی بوده است. هدف از این تحقیق که به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته، هویدا ساختن وضع فرهنگی شیعیان غزنین، بیان عوامل و تبیین دلایل آن است. اثبات جایگاه علمی-ادبی، مراکز فرهنگی، شخصیت‌های مؤثر فرهنگی، آگاهی دینی، دین‌باوری، اهتمام به مراسم و مناسبت‌های مذهبی از یافته‌های مقاله است.

واژگان کلیدی

غزنه، شیعیان غزنین، حکومت ابدالی، عبدالرحمان خان، هزارستان.

۱. استادیار علوم سیاسی مؤسسه عالی خاتم النبیین کابل (نویسنده مسئول). رایانامه: W_binesh@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ معاصر جهان اسلام، جامعه المصطفی العالمیه. رایانامه: Sbm_1360@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۹/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۱

مقدمه

آگاهی از اوضاع فرهنگی دیروز هر جامعه‌ای، در تبیین موقعیت امروزی آن یاری‌رسان است. در واقع، بدون درک از گذشته فرهنگی هر ملت، نمی‌توان برنامه مفید و موفق برای آینده آن عرضه کرد. به عبارتی دیگر، طرح برنامه جامع و مؤثر برای توسعه فرهنگی، در گرو درک درست از چگونگی بودن آن در گذشته است. با توجه به این مهم، تبیین وضعیت فرهنگی شیعیان غزنین در ادوار گذشته یک ضرورت است. به‌ویژه که تاکنون پرسش‌های زیادی در این مورد بی پاسخ مانده و کار علمی چندانی برای کشف مجهولات و نشان دادن زوایای گوناگون زندگی آنان صورت نگرفته است.

مقاله حاضر، سعی دارد تا در حد وسع و توان خود، به تبیین این مهم طی سال‌های ۱۱۶۰ تا ۱۳۰۹ قمری با تأکید بر وضع علمی - دینی آن بپردازد. این دوره بیش از هر دوران دیگر دچار ابهام است. این تحقیق فاقد پیشینه مستقل است، اما مطالب مربوط به آن را در کتاب‌های عمومی مربوط به تاریخ افغانستان، شیعیان افغانستان و هزاره‌ها (هرچند به‌سختی و به ندرت) می‌توان یافت؛ مثل *هزاره‌های افغانستان*، اثر سیدعسکر موسوی؛ *هزاره‌ها*، اثر فولادی؛ *تاریخ ملی هزاره*، اثر تیمورخانوف؛ *زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان و...* از این رو، مقاله حاضر پس از مباحث مقدماتی، اوضاع فرهنگی آنان را از زمان شکل‌گیری حکومت احمدشاه درانی تا زمان حمله عبدالرحمان خان به هزارستان بررسی قرار می‌کند.

مفهوم‌شناسی فرهنگ

فرهنگ در علم لغت، به معنای «علم، ادب، معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت و نیز کتاب لغت» آمده است. (عمید، ۱۳۸۱: ۱۵۳۶) در تعریف دیگری از علی‌اکبر دهخدا چنین می‌خوانیم: «فرهنگ در فارسی از «فر» و «هنگ» ترکیب یافته است. «فر» پیشوند است، به معنای جلو، پیش، بالا و «هنگ» از ریشه اوستایی است به معنای کشیدن؛ بنابراین فرهنگ یعنی «بالا کشیدن» و «اعتلا بخشیدن» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۷۱۳۲) در اصطلاح، به «ویژگی زندگی انسان یا جنبه‌های جدا کننده انسان از حیوان» فرهنگ گویند. (کاشفی، ۱۳۸۴: ۲۴) بنابراین علم، دانش، دین و مذهب، معرفت و ادب، به عنوان نمادی از زندگی انسان، فرهنگ را شکل می‌دهند. همین معنا از فرهنگ را در بررسی وضع فرهنگی شیعیان غزنین به کار گرفته‌ایم اما پیش از ورود به بحث، ضروری

است تا تصویری کلی از غزنین ارائه گردد.

نکاتی درباره غزنین

غزنی یا غزنین یکی از شهرهای قدیم و معروف افغانستان است. این ولایت (استان) در ادوار گذشته، مرکز زابلستان بوده و وسعت آن بسیار بیش تر از وسعت امروزی آن گزارش شده است. محمود پادشاه در فرهنگ *آندراج*، ضمن بیان گونه‌های متفاوت کاربرد لفظ آن مثل غزنین، غزنه، غزنی و غزنو می‌نویسد: «غزنو، بر وزن پرتو، نام شهر غزنین باشد و آن در مابین قندهار و کابل واقع است... غزنه و غزنین و غزنی، نام ولایتی است مشهور در زابلستان» (پادشاه، بی‌تا، ۳۰۴۶) اما موقعیت جغرافیایی غزنین امروزی چنین ثبت شده است: از شرق با ولایت‌های لوگر، پکتیا و پکتیکا هم مرز است؛ از غرب با ولایت ارزگان و زابل ارتباط دارد. در شمال آن ولایت‌های میدان و بامیان قرار گرفته، و در ناحیه جنوب با زابل و پکتیکا هم‌جوار است. (بختیاری، ۱۳۸۴: ۸۲)

غزنین امروزی با کابل و قندهار، مرز مشترک ندارد. ولایت‌های میدان، وردک و زابل، حد فاصل این ولایت با ولایت‌های کابل و قندهار است ولی موضوعی که این مقاله بر آن تأکید دارد، شیعیانی هستند که در محدوده جغرافیایی غزنین امروزی به‌سر می‌برند، نه غزنین بزرگ و تاریخی. اطلاع دقیقی از میزان جمعیت ولایت غزنین در دست نیست، به دلیل این که سرشماری دقیقی تاکنون در افغانستان صورت نگرفته است. با این حال، آمار جمعیتی این ولایت را هفده سال قبل یک میلیون و یکصد و سی و شش هزار و چهارصد (۱۱۳۶۴۰۰) نفر ذکر کرده‌اند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۲: ۱۸۹) البته این ولایت، پذیرای عده‌ای از هزاره‌ها، تاجیک‌ها، پشتون‌ها، بیات‌ها، سادات، هندوها و... است.

از نظر اعتقادات دینی - مذهبی، اکثر مردم ولایت غزنین را مسلمانان تشکیل می‌دهند، اما سبک‌ها و هندوها نیز به عنوان یک اقلیت در مرکز این ولایت زندگی می‌کنند. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۲: ۴۰) مسلمانان این ولایت از دو فرقه شیعه و سنی هستند که شیعیان در اکثریتند. مسکن شیعیان علاوه بر مرکز شهر و برخی ولسوالی‌های مشترک با پیروان دیگر مذاهب، مناطق و ولسوالی‌هایی است که بخش جنوبی و جنوب شرقی هزارستان به حساب می‌آید و به طور کامل و یا بیش تر در اختیار شیعیان است. این ولسوالی‌ها عبارتند از: ناهور، جغتو، قره‌باغ، جاغوری، مالستان و خواجه‌میری. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۲: ۱۸۹)

پیشینه فرهنگی غزنین

سرزمین غزنین یکی از مراکز فرهنگ و تمدن ساز در تاریخ جهان اسلام به ویژه در عصر غزنویان به حساب می آید و به صورت خاص تر در زمان سلطنت محمود غزنوی از لحاظ سیاسی و نظامی، قدرتمندترین شهر در میان بلاد اسلامی به شمار می آمد. از نظر فرهنگی - ادبی نیز وضعیت چشم گیری داشت؛ به گونه ای که هزار باب مدرسه در آن ساخته شد و چهارصد شاعر از دربار محمود حقوق دریافت می کردند. (یزدانی، ۱۳۷۲: ۹۵) شاه کارهای ادبی مختلفی نیز در این دوره آفریده شد. مساجد و مدارس فراوان در تمام شهرها، به عنوان مراکز تعلیم و تربیت به چشم می خورد. اشخاص مشهوری مانند فردوسی و ابوریحان در غزنه حضور یافته و یا در آن زیسته اند. شهر غزنه به عنوان کانون ادبی آسیای میانه، مطرح بود. فقه و عرفان در آن، سیر تکاملی را طی کرد. فقها مورد احترام دولت بودند و در امور حکومت نقش داشتند و با آنان در امور مهم، مشورت می شد. (غبار، ۱۳۸۳: ۱۱۴)

در مجموع وضعیت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غزنین، در حدی بوده که آن را از باب احترام، «حضرت» خطاب می کردند. به قول مسعود سعد سلمان: چو کردم از هند آهنگ حضرت غزنین - به آن محجل تازی نژاد بستم زین (پادشاه، بی تا: ۳۰۴۶) در پرتو همین ویژگی ها و افتخار آفرینی هاست که مورد اهتمام ویژه، توصیف و تحسین مورخان و پژوهش گران نیز واقع شده است. یکی او را شهر نیکو و بسیار سرسبز و کثیرالانهار والساتین می خواند. (السمعانی، ۱۹۹۲: ۲۴۴) دیگری شهر عظیم و ولایت واسع (حموی، ۱۹۹۵: ۲۰۱) سومی به شجاعت مردمان و فراوانی آب آن توجه می دهد، (دینوری، ۱۳۸۶: ۶۸) و بالاخره آقای همدانی از آن به عنوان شهری با وفور نعمت و ذخایر نام می برد. (همدانی، ۱۳۴۹: ۲۴۷) بی شک ذخایر و فراوانی نعمت در غزنین فقط به جنبه مادی و اقتصادی آن خلاصه نمی شود، بلکه نیروهای انسانی و قدرت فرهنگی، بخشی از ذخایر و نعمت های این ولایت به حساب می آمد.

درباره جایگاه فرهنگی شیعیان در این دوران باید گفت که سهم آن ها در ایجاد این موقعیت، بسیار ارزنده و چشم گیر بود. این امر قدرت فکری و فرهنگی آنان در آن دوره های تاریخی را نشان می دهد. شیعیان غزنین با وجود اختناق شدید ناشی از سیاست های مذهبی حاکمان سنی مذهب، موفق شدند تا نخبگان مشهور علمی - ادبی را به جهان فکری و فرهنگی تقدیم کنند و بر توسعه فرهنگ و تمدن اسلامی بیفزایند.

فره‌یختگان شیعه در غزنه که اغلب در عرصه فعالیت و حوزه تخصصشان پیشگام بوده و از این لحاظ جهان علمی و فرهنگی ما را مدیون خود ساخته‌اند، با سخت شدن اوضاع و تشدید فشار مذهبی، تقیه پیشه نمودند و یا در قالب رویکرد عرفانی به فعالیتشان ادامه دادند. این شیوه را به‌خصوص در زندگی سنایی و بیرونی بیش‌تر می‌توان مشاهده کرد. (ناصری داوودی، ۱۳۸۶: ۱۰۳)

در این دوران، حضور اندیشه‌وران و عالمان بزرگی را در میان شیعیان شاهدیم که در علوم مختلف ماهر بودند و یا از لحاظ ادبی در اوج قرار داشتند. بزرگانی همچون ابوالمعالی محمدبن نعمت علوی فقیه بلخی که در فقه، حدیث، عرفان و دین‌شناسی تبحر داشت و به تربیت و تعلیم افراد در غزنین همت گماشت. وی از سادات علوی و دوازده‌امامی بود و موفق شد در سال ۴۵۸ قمری، قدیمی‌ترین اثر در مورد ادیان را به زبان فارسی خلق کند و اسم آن را *الادیان* گذاشت. سید جمال‌الدین حسن علوی (۴۷۰-۵۰۰ ق)، یکی از عالمان و ادیبان مشهور غزنین به شمار می‌رفت که بزرگانی همچون سنایی و مسعود سعد سلمان وی را ستوده‌اند. ابوالقاسم فردوسی طوسی (متوفی ۴۱۰ ق) نیز در غزنه حضور یافت و به‌طور رسمی با دربار غزنویان همکاری نمود و در حلقه شاعران و ادیبان درگاه غزنویان قرار گرفت. وی که به دلیل اعتقادات شیعی مورد بی‌مهری محمود قرار گرفته بود، به هجو او پرداخت و از غزنه به طوس فرار کرد. (ناصری داوودی، ۱۳۸۶: ۱۵۲-۱۴۹)

همچنین خاندان واعظ غزنوی نیز از پیش‌گامان و خدمت‌گزاران در عرصه فرهنگ و اندیشه به حساب می‌آیند و از مفاخر شیعه در آن زمان به شمار می‌روند. این خاندان دارای عالمان بزرگ و فرهیخته‌ای بودند که، علی بن حسین واعظ غزنوی (متوفی ۵۴۸ ق) از آن جمله است. وی در فقه، حدیث و عرفان، به مقام والایی دست یافت اما به دلیل مهارت در وعظ و خطابه، به واعظ غزنوی معروف گردید. در مجالس وی بزرگان حکومتی همچون سلطان مسعود حضور می‌یافتند، اما پس از مسعود، واعظ غزنوی به جهت اعتقادات شیعی مورد آزار قرار گرفت و ممنوع المنبر شد. فرد دیگر از این خاندان، ابومحمد سیدحسن غزنوی است. وی از شاعران معروف و صاحب دیوان و به اشرف مشهور بود. (ناصری داوودی، ۱۳۸۶: ۱۶۱-۱۵۴) به علاوه، محمدبن ناصر علوی، ملقب به اشرف‌الدین، از سادات بلندآوازه غزنین و برادر بزرگ‌تر سیدحسن غزنوی است که سنایی وی را ستود. (انوشه، ۱۳۸۱: ۸۸۸) و نیز ابوالفتح احمدبن علی واعظ غزنوی (متوفی ۶۱۸ ق)، مجدالدین سنایی غزنوی و ابوریحان بیرونی، از جمله بزرگان و فرهنگ‌سازان شیعه در غزنین به

حساب می‌آیند که در عصر طلایی غزنه می‌زیستند. (ناصری داوودی، ۱۳۸۶: ۱۶۱-۱۵۴) با ویرانی غزنه توسط علاءالدین حسین جهانسوز و قتل عام بسیاری از مردم آن، از اهمیت این شهر کاسته شد و با حمله چنگیزخان مغول و تیمور لنگ گورکانی به نواحی مرکزی جهان اسلام و ویرانی ناشی از این تهاجمات، نه تنها غزنین که کل جهان اسلام به انحطاط دچار شد. هرچند عصر تیموریان بار دیگر به فرهنگ و تمدن در برخی مناطق خراسان کهن توجه شد و خدمات ارزنده‌ای عرضه گردید، سرزمین غزنین نه تنها جایگاه گذشته و افتخارآمیزش را بازیافت بلکه به تأثیر از اوضاع آشفته سیاسی، وضعیت فرهنگی آن نیز دچار رکود گردید. به ویژه با شدت یافتن مسائل مذهبی و نژادی که توسط خوانین قدرتمند پشتون دنبال می‌شد، رکود فرهنگی، عمق بیش‌تری یافت. در این مسیر، میرویس‌خان هوتکی با سوء استفاده از دین و باورهای مردم سنی‌مذهب، بانی اقداماتی شد که شیعیان را در وضعیت بسیار سختی قرار داد و بسترهای رشد و بالندگی را از آنها سلب نمود. (ناصری داوودی، ۱۳۸۶: ۱۵۲-۱۴۹)

وضعیت فرهنگی شیعیان غزنین پس از شکل‌گیری حکومت درانی‌ها (۱۱۶۰ق)

وضعیت فرهنگی شیعیان غزنین پس از شکل‌گیری حکومت درانی‌ها را در قالب‌های ذیل می‌توان توضیح داد:

۱. وضعیت علمی - پژوهشی شیعیان غزنین

علم و دانش یکی از مؤلفه‌های مهم و اصلی فرهنگ را تشکیل می‌دهد. درک درست از وضعیت فرهنگی هر جامعه، بدون فهم لازم از وضعیت علمی و پژوهشی آن امکان‌پذیر نیست. این واقعیت ما را بر آن می‌دارد که این حوزه را بررسی کنیم و جایگاه علمی شیعیان غزنین را بنمایانیم.

سرزمین غزنین از نظر فرهنگی، تاریخ افتخارآمیز و غرورآفرینی چه از لحاظ مراکز فرهنگی و چه از نظر شخصیت‌های علمی و ادبی داشته است، اما در دوره مورد بحث، هیچ کدام از این افتخارات تاریخی وجود نداشت: نه در میان شیعیان این ولایت و نه در میان دیگر مردمان ساکن در این سرزمین. به عبارت دیگر، در سراسر این دوره طولانی نه از عالمان بزرگ، ادیبان فرهیخته، خطیبان برجسته، واعظان نامدار، فقیهان زبده و عرفا خبری است و نه از مراکز و مدارس فرهنگ‌ساز و عالم‌پرور. لذا تاریخ در گستره این زمان، فقط دوتن از فرهنگیان شیعه در غزنی را به ما معرفی می‌کند که این خود از فقر شدید

فرهنگی آن دوره حکایت دارد.

با فقر نیروهای علمی و مراکز عالم‌پرور، طبیعی است که بخش دیگر، یعنی خلق آثار علمی و پژوهشی نیز با چالش مواجه گردد؛ زیرا مباحث آموزشی و کسب توانایی علمی، پیش‌نیاز جدی پژوهش به حساب می‌آید و با فقدان اولی، دومی هم صورت نخواهد گرفت. به همین دلیل، در این مقطع تاریخی هیچ اثر مهم علمی و پژوهش چشم‌گیری از سوی شیعیان غزنین گزارش نشده است؛ نه در عرصه فقهی، کلامی و تفسیری و نه در حوزه زبان و علوم ادبی.

اوضاع خاص سیاسی و اجتماعی این ولایت و کشور، باعث به وجود آمدن این دوران سیاه و تاریک شد که بر اثر سیاست‌های حاکمان قبیله‌گرای سدوزایی و محمدزایی ایجاد گردید. مهم‌ترین اولویت‌های این حاکمان، گسترش قلمرو حکومتی خویش به خارج از مرزهای خراسان قدیم و سلطه پشتون‌ها و بالاخته‌ها بر تمامی مناطق خراسان کهن بود. آن‌ها برای رسیدن به هدف دوم، جنگ‌های ویرانگر داخلی، ستم‌گری و انسان‌کشی را به راه انداخته، امنیت و آرامش را از ساکنان خراسان قدیم سلب نمودند و در نتیجه، موفق شدند تا بسیاری از املاک و اراضی اقوام غیرافغان و غیردرانی را تاراج نمایند. از سوی دیگر، حاکمیت این فضا، باعث شد که عده‌ای از اندیشه‌وران و فرهنگ‌سازان کشور توان مقاومت و ماندگاری نداشته، ترک وطن کنند و در نتیجه، تولید علم و خلق آثار علمی و ادبی نیز با رکود مواجه شود. (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۶-۶۱)

اما در اتخاذ این سیاست و به‌وجود آوردن این وضعیت، آن‌که بیش از همه آسیب دید، شیعیان افغانستان بودند؛ زیرا حاکمان مذکور تعصب شدید مذهبی داشتند. به همین دلیل، بیشترین ستم را در حق آنان می‌کردند. عمق نگاه نفرت‌آلود و متعصبانه حکومت را از توصیف یکی از کارگزاران آنان به خوبی می‌توان درک کرد. وی با ناپاک معرفی کردن شیعه می‌گوید: «کاذبین و منافقین و مردمانی که مذهب نامذهب شیعه شنیعه [شنیع - قبیح، زشت] دارند و...» (انوشه، ۱۳۸۱: ۲۹۹) این سخن، بیانگر دیدگاه تنها یک والی نسبت شیعه نیست، بلکه نگاه کل حکومت را بازتاب می‌دهد. تاراج اموال و غصب اراضی آنان در طول تاریخ حکومت این سلسله، گواه این مدعاست. بر اساس این سیاست‌ها، شیعیان بخش عظیمی از اراضی‌شان را از دست دادند و در درون هزارستان محصور شدند. حصر طولانی در این سرزمین، دست آن‌ها را از مراکز فرهنگی خارج از افغانستان کوتاه نمود و به تدریج در تاریکی فرو برد و به وجود آمدن وضعیت مذکور را

باعث گردید.

۱-۱- آشنایی با فرهنگیان شیعه در غزنین

کثرت اندیشه‌وران و قوت علما و فرهنگیان، یکی از نشانه‌های رشد فرهنگی و قوت علمی هر جامعه به حساب می‌آید؛ یعنی به هر میزانی که جامعه از متفکران، علما، ادبا، هنرمندان و... بیش‌تری برخوردار باشد، به‌همان میزان از فرهنگ عالی‌تر و توسعه یافته‌تری برخوردار خواهد بود و اصولاً علما بخش مهمی از فرهنگ را تشکیل می‌دهند. به همین دلیل، در تبیین جایگاه فرهنگی جامعه، گریزی از معرفی چنین شخصیت‌هایی نخواهد بود.

۱-۱-۱- ملا کلب‌علی کلبی^۱ انگوری (زنده ۱۲۸۵ ش):^۲ وی در حدود ۱۲۴۰ قمری، در منطقه انگوری از توابع ولسوالی جاغوری چشم به جهان گشود. پس از به پایان رساندن تحصیلات ابتدایی‌اش در منطقه، وارد ایران شد و در حوزه علمیه مشهد به تحصیل علم پرداخت. ملا کلبی پس از سال‌ها تحصیل در مشهد، به زادگاهش برگشت و مردم را غرق در جهالت و در عین حال ذوب در محبت اهل‌بیت (ع) و تشیع مشاهده نمود؛ لذا به ترویج اندیشه‌های ناب شیعی همت گمارد و به زدودن اوهام و اساطیر از باورهای مردم پرداخت. وی با همکاری شیرعلی‌خان که در جاغوری مقام خانی داشت، نکاح خانواده‌ها و عقده‌های شرعی را بررسی کرد که شبهه داشت. هم‌چنین عده‌ای را به طور کوتاه مدت و فشرده آموزش احکام و معارف داد و به نقاط مختلف، اعزام کرد. این عالم پارسا و شجاع، در مجمع عمومی ریش‌سفیدان جاغوری که برای برنامه‌ریزی دینی و فرهنگی از سوی شیرعلی‌خان و برای استفاده بیش‌تر از این روحانی برگزار شد، شرکت جست اما از غذای خان به دلیل شبهه‌ناک بودن، تناول نکرد و از غذایی که همراه آورده بود استفاده نمود. بدین ترتیب دایره تبلیغ را فراتر از توجه به عموم مردم برد و حتی قدرتمندان را به چالش کشید. (ناصری داوودی، ۱۳۸۰: ۲۳۳)

۱-۱-۲- کلب‌علی‌خان شرر جغتایی (قرن سیزدهم):^۳ جغتایی از جمله شاعران قرن سیزدهم هجری در افغانستان است که در منطقه جغتوی غزنی متولد شد. او

۱. در افغانستان مرسوم بوده که شیعیان اسم فرزندان‌شان را کلب‌علی، کلب‌حسن، کلب‌حسین می‌گذاشتند. این به علت شدت علاقه به اهل‌بیت (ع) بوده است.

۲. تاریخ وفاتش معلوم نیست ولی گزارش‌ها از زنده بودن وی تا این تاریخ وجود دارد.

۳. اطلاعات دقیقی درباره تاریخ تولد و مرگ وی وجود ندارد. منابع دیگر نیز همین گونه ذکر کرده‌اند.

علم آموزی را از مکتب‌خانه‌های محلی آغاز کرد و به شعر و شاعری پرداخت. برخی وی را در ردیف شاعران بزرگ قرن سیزدهم آورده‌اند: «میرزا محمد نبی واصل، میرمجتبی الفت، محمدحسن دبیر... کلب‌علی شرر جغتایی، میرظهورالدین ظهور انصاری و امثال این‌ها چهره‌هایی بودند که ادبیات قرن سیزدهم هجری افغانستان را شکل می‌دادند.» (یزدانی، ۱۳۷۰: ۹۸) به علاوه، وی را در آن دوران که سبک هندی بیش‌تر رایج بود، از جمله سرایندگان سبک عراقی و خراسانی به حساب آورده‌اند. (یزدانی، ۱۳۷۰: ۹۸)

۲-۱- مراکز فرهنگی شیعه در غزنین

مدارس و مراکز دینی در هزاره‌جات و از جمله در ولایت غزنین، پیشینه‌ای کهن دارد. براساس گزارش‌های تاریخی، مراکز دینی همزمان با تحولات اعتقادی و تحکیم باورهای شیعی و اسلامی در این سرزمین ظاهر شده و جوانه زده است: «در زمان سلطنت آل‌شنسب، فعالیت‌هایی در زمینه تأسیس آموزشگاه‌ها در غور و غرجستان و هرات و غزنین جریان داشت» (لعلی، ۱۳۷۲: ۳۴۲) در دوران غزنویان نیز مراکز متعدد فرهنگی و دینی، پذیرای فرهنگیان و دانش‌دوستان این مرز و بوم بود. در این دوران بیش از هزار باب مدرسه، از محصلان علوم مختلف پذیرایی می‌کرد و کتابخانه‌های عظیم و باشکوه مقدم، پژوهش‌گران را گرمی می‌داشت.

اما تحولات سیاسی و تهاجمات نظامی مختلف (توسط غوریان، مغول‌ها، تیمورلنگ و...)، این سرزمین را از پای درآورد و به ویژه با شکل‌گیری حکومت متعصب و مستبد درانی‌ها، ضربه نهایی را بر پیکر فرهنگی این سرزمین وارد نمود. بر این اساس، هیچ‌گونه مدرسه و یا مراکز آموزشی بزرگی در میان شیعیان این منطقه گزارش نشده است. تنها مراکز کسب دانش، مساجد و مکتب‌خانه‌های محلی بود که در آن سوادآموزی در سطح بسیار ابتدایی صورت می‌گرفت. (لعلی، ۱۳۷۲: ۳۴۲) همان‌گونه که در زندگی‌نامه کلب‌علی‌خان شرر نیز آمده، وی سوادآموزی را از مکتب‌خانه محلی آغاز کرد و یا در شرح حال مرحوم کلبی انگوری آمده که وی تحصیلات ابتدایی را از مکتب‌خانه آغاز نمود و برای ادامه تحصیل روانه مشهد شد. وی هنگام بازگشت از مشهد به فعالیت فرهنگی و توسعه معارف دینی- مذهبی اقدام نمود. (ناصری داوودی، ۱۳۸۰: ۲۳۳) از این مستندات به این نکته می‌توان دست یافت که مکتب‌خانه‌ها، یگانه و مهم‌ترین مرکز آموزشی مردمان این سرزمین به

حساب می‌آمده‌اند و هیچ مرکز مهم و پیشرفته آموزشی دیگری در این منطقه وجود نداشته است، به‌ویژه این که در مورد این عالم عامل آمده که وی عده‌ای را به صورت فشرده و کوتاه‌مدت آموزش می‌داد و برای تعلیم آموزه‌های دینی و اجرای صحیح احکام شرعی به اطراف گسیل می‌کرد. این مطلب نیز نشان می‌دهد که شیعیان غزنین، از مراکز تعلیمی و فرهنگی مؤثر محروم بودند و دانش‌آموزی آن‌ها که از سطح خواندن و نوشتن فراتر نمی‌رفت، در مکتب‌خانه‌های محلی صورت می‌گرفت و مکتب‌خانه‌ها هم عمدتاً همان مساجد محلی بودند و یا اتاقی در کنار مساجد.

اما نکته درخور توجه در این جا این است که همین مکتب‌خانه‌ها قبل و بعد از این دوره تاریخی، نقش مهمی در توسعه سواد و فرهنگ دینی در افغانستان و به ویژه در مناطق مرکزی داشته‌اند، زیرا مدارس دولتی در مناطق مرکزی وجود نداشت و این مکتب‌خانه‌ها، تنها راه سوادآموزی و فرار از چنگال بی‌سوادی و فقر فرهنگی به حساب می‌آمدند. تعلیم احکام دینی، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای عقد نکاح و طلاق، نوشتن اسناد ملک، ادای نماز جماعت و ... در همین مکتب‌خانه‌ها و توسط «ملای مکتب» صورت می‌گرفت. مهم‌تر از این‌ها، تعلیم و تربیت نسل بعد و فرزندان مردم محل بود که در همین مکان و توسط همان ملاها انجام می‌شد. آشنایی با زبان فارسی و ادبیات عرب نیز از برکات دیگر مکتب‌خانه‌ها به حساب می‌آمد (مجمع علما و طلاب جاغوری، ۱۳۸۶: ۲۶۴-۲۶۳) در مجموع مکتب‌خانه‌ها، نخستین مرکز آشنای مردم با فرهنگ و علوم اسلامی به حساب می‌آمدند، ولی مشکلی که در دوره مورد بحث وجود داشته و این مکتب‌خانه‌ها را ناکارآمد کرده بود، کم‌سوادی و فقر شدید علمی ملاهای آن بود، لذا مکتب‌خانه‌ها از ایفای نقش اصلی و پیشین خود عاجز مانده، فرهنگ عمومی و آموزه‌های دینی مردم گرفتار التقاط و انحراف شد.

۲. وضعیت دینی - مذهبی شیعیان غزنین

دین و مذهب، مؤلفه‌های اصلی و مهم دیگر فرهنگ را شکل می‌دهند و در واقع اساسی‌ترین عامل در تعیین و تثبیت سطوح سه‌گانه فرهنگ (جهان‌بینی، ارزش‌ها و هنجارها) به شمار می‌رود. از سوی دیگر، همین سطوح سه‌گانه، رفتارهای آدمی را جهت می‌دهد و به جامعه وحدت می‌بخشد و رفتار آن‌ها را معنادار می‌سازد. بر این اساس، پرداختن به وضعیت دینی و مذهبی جامعه برای درک درست اوضاع فرهنگی آن، اقدامی لازم و اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

۱-۲- آگاهی دینی - مذهبی

آگاهی دینی در جامعه مورد بحث، همچون سایر جوامع شیعی در هزارستان، بسیار بحرانی و تأسفانگیز بود. فقدان علما و نخبگان دینی وارسته و فرهیخته به دلیل اوضاع سیاسی- فرهنگی و اقلیمی- تحمیلی، باعث شده بود تا مردم، باورهای دینی را با آداب و رسوم، سنن و افسانه‌های محلی و طایفه‌ایشان درآمیخته می‌دیدند و البته از آن‌ها به عنوان آموزه‌های مذهبی و دستورهای دینی پاسداری نموده، به آن‌ها جامه عمل می‌پوشاندند. بدین ترتیب، فهم وارونه‌ای از اسلام و تشیع که با خرافات و اسطوره‌ها عجین شده بود، به جای اسلام راستین در میان مردم حاکم بود. مردم بسیاری از احکام و ارزش‌های اسلامی و ویژگی‌های مذهبی را از یاد بردند. ظواهر اسلامی و شئون شیعی از زندگانی خانوادگی و اجتماعی آنان رخت برپست و به خرافات و جعلیات، به عنوان احکام شرعی می‌نگرستند. آنان به سنت‌ها و باورهای بومی و قومی، به جای وظایف و دستورهای دینی عمل می‌کردند. (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۱۰۲)

در جای دیگر آمده است که «هزاره‌ها اطلاعات خیلی محدودی درباره مذهب خود داشتند... اگرچه مذهب هزاره‌ها در ظاهر شیعه بود، مواردی از گرایش‌های شامانیستی [نوعی از سحر و جادو که از ویژگی‌های ادیان ابتدایی بوده است] و خرافاتی نیز در آن به وفور دیده می‌شد.» (پولادی، ۱۳۷۴: ۲۲۵) در نتیجه، بحران اطلاعاتی و آگاهی دینی، دردی بود که جامعه آن‌روز شیعه در هزارستان و از جمله در بخش غزنین با آن دست و پنجه نرم می‌کردند و همین درد، ملاکلبی را به تکاپو واداشت و برای درمان آن تلاش‌های فرهنگ‌گسترانه را در بخش شیعی غزنین آغاز نمود. او پس از مشاهده اوضاع تأسف‌بار فرهنگی، به اقدامات اصلاح‌طلبانه مبادرت ورزید. وی گروهی را به صورت فشرده و کوتاه‌مدت آموزش داد و برای ترویج معارف صحیح دینی و مذهبی به مناطق مختلف جاغوری، قره‌باغ، مالستان و... فرستاد. (ناصری داوودی، ۱۳۸۰: ۲۳۳)

۲-۲- دین باوری و توجه به جایگاه امام علی(ع)

جامعه شیعه در غزنین در این برهه از تاریخ، بنا به دلایل متعددی، اطلاعات لازم و آگاهی واقعی از باورها و دستورهای دینی نداشتند، اما دارای اعتقاد راسخ و خلل‌ناپذیری در مورد نجات‌بخشی آموزه‌های اسلامی و حقانیت معارف شیعی بودند و دستورهای دینی- مذهبی را در حد توان و آگاهی‌شان پاس می‌داشتند. داشتن باورهای دینی و ذوب شدن در محبت اهل بیت(ع) و باور به رهایی‌بخشی معارف آنان، را ملاکلبی پس از

بازگشت به وطن، مشاهده نمود. همین امر، تلاش‌های مضاعف او را باعث گردید و به عنوان یک نیروی محرک، در ایفای وظایفش تشجیع و تشویق نمود. به عبارت دیگر، اشتیاق به فراگیری آموزه‌های شیعی و اسلامی و تسلیم محض در برابر دستورهای اسلام، از جلوه‌های اصلی جامعه شیعی در افغانستان به حساب می‌آمد که از چشمان تیزبین این ملا، مخفی نماند و باعث دلگرمی وی در امر تبلیغ معارف اهل‌بیت گردید. (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۱۰۳-۱۰۲)

باورهای شیعیان غزنین به حقانیت و رهایی‌بخشی دستورهای دینی- مذهبی، چنان عمیق و راسخ بود که در سخت‌ترین اوضاع اقتصادی و وضعیت بد معیشتی، از پرداخت وجوهات شرعی‌شان غفلت نورزیدند و بخشی را به این امور اختصاص می‌دادند. به قولی «خمس و مالیات‌های مشابه آن [زکات]، روحانیون را صاحب درآمد قابل توجهی کرد.» (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۱۳۲) از این سخن، دو استفاده می‌توان کرد: یکی این که آگاهی دینی در میان آن‌ها بسیار پایین بود و این به سوء استفاده کنندگان فرصت می‌داد تا به ثروت اندوزی و تاراج دسترنج مردمان ندار و زحمت‌کش اقدام کنند و به نام دین، انبارهایشان را از سرمایه‌های بادآورده مملو سازند. در حالی که بر اساس اسناد تاریخی و در آن اوضاع زمانی، شیعیان غزنین به دلیل انزواگزینی تحمیلی و فقدان منابع درآمدی مؤثر، در بدترین وضعیت اقتصادی قرار داشتند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲ش، ۱۲۴) و وجوهات اسلامی به داشته‌های اقتصادی آن‌ها تعلق نمی‌گرفت. استفاده دوم این است که میزان پای بندی مردم به دستورهای دینی بسیار بالا بود؛ زیرا در عین تنگ‌دستی و فقر، باز هم به ادای وجوهات شرعی‌شان اقدام می‌کردند.

اهتمام به آموزه‌های فقهی و عبادی به ویژه نماز و روزه به عنوان بخشی از فروعات دینی، جایگاه خاصی در میان مردم داشت و شیعیان مطابق دستور اسلام، به اداء فریضه نماز اما اغلب به صورت فردی پرداخته، نیایش‌های دسته‌جمعی در میانشان وجود نداشت. هم‌چنین در ماه رمضان به گرفتن روزه مبادرت می‌ورزیدند. (پولادی، ۱۳۷۴: ۲۲۵) از سوی دیگر، ایمان به نجات‌بخشی دستورهای مذهبی و حقانیت راه و مکتب اهل‌بیت(ع) چنان محبت آنان و به خصوص امام علی (ع) را در دل و جان مردم جای داده بود که در اوایل قرن نوزدهم میلادی در نگاه مردم عادی هزاره، عقیده به اسلام به معنای عشق به پیامبر(ص) و اهل‌بیت او بود (پولادی، ۱۳۷۴: ۲۲۵) و این مردم در وحشتناک‌ترین اوضاع و خفقان‌ترین دوره تاریخی، از همه پیشامدها استقبال نموده، حتی مرگ را با آغوش باز

پذیرا شدند اما حاضر نشدند خواسته ستمگران را اجابت کنند و کوچک‌ترین اهانتی را در ساحت قدسی امیرمؤمنان(ع) روا دارند.

«[فرهاد خان یکی از فرماندهان عبدالرحمان خان] از دو نفر هزاره خواست تا به حضرت علی(ع) ناسزا بگویند، وقتی آنان ابا ورزیدند، جلو یک گله سگ گرسنه انداخته شده طعمه آنان گردیدند. دست و پای دو نفر دیگر که به امام علی(ع) ناسزا نگفته بودند را بسته، هرکدام را پیش دو نفر افغان گذاشته دستور داد که با دندان بدنش را پاره‌پاره کنند. آن‌ها در حالی که دهانشان مملو از خون و کف شده بود، گوشت بدن هزاره‌ها را با دندان می‌کندند.» (ارزگانی، بی‌تا: ۱۳۴ و ۱۳۳)

اما تاریخ نشان داده که همه این سیاست‌ها و ترفندها نقش بر آب شده و نه تنها کوچک‌ترین خلل و تشکیکی را در اعتقاد و باورهای راسخ شیعیان افغانستان نسبت به حقانیت مکتب امام علی (ع) و راه اهل بیت (ع) ایجاد نکرد، بلکه موجب فزونی تلاش‌ها برای فهم درست آموزه‌های شیعی از سوی شیعیان این منطقه گردید.

۲-۳- اهتمام به مناسبت‌ها و مراسم مذهبی

مناسبت‌ها و مراسم مذهبی، عمده‌تاً حوادث و جریان‌هایی است که در مسیر تاریخ شکل می‌گیرد و بر اساس اهمیتی که برای هر مکتب دارد، در ادوار بعدی پیروان آن مکتب آن‌ها را گرامی می‌دارند. در مکتب تشیع، این جریان‌ها که در دو قالب اعیاد مذهبی و عزاداری متبلور می‌شود، یکی از راه‌های مهم ارزیابی سطح دین‌داری و میزان پای‌بندی و توجه به دستورهای مذهبی در جامعه به حساب می‌آید.

قیام حسین بن علی (ع) در تاریخ اسلام و تشیع، یکی از حوادث بسیار مهم و تأثیرگذار است که در سال ۶۱ هجری به وقوع پیوست. در این قیام که علیه حکومت غاصبانه یزید بن معاویه صورت گرفت، حوادث دردناک و غم‌انگیزی بر اهل بیت پیامبر (ص) تحمیل شد و امام حسین (ع) با بهترین افراد از خانواده رسول الله(ص) و نخبگان جامعه اسلامی آن‌روز به شهادت رسیدند. امام سجاد(ع) با تمامی زنان و کودکان شهر به شهر گردانده شدند و به اسارت نیروهای کوفه و شام درآمدند.

از آن تاریخ به بعد، شیعیان سراسر جهان سالروز این قیام را گرامی می‌دارند و درباره آن به تحلیل و ارزیابی می‌پردازند و در ماتم آل رسول اشک می‌ریزند و ناله سر می‌دهند. شیعیان هزاره‌جات نیز از این وضعیت مستثنا نبودند. آن‌ها در سالروز این قیام خونین به سوگ نشسته، دهه اول محرم را گرامی می‌داشتند و روز شهادت امام حسین(ع) را تعطیل

می‌کردند. آنان در حسینیه‌ها اجتماع می‌کردند و در سوگ امام مظلومان اشک می‌ریختند (کاتب هزاره، ۱۳۷۰: ۴۹) در این ایام هر کسی بر حسب توان خویش، نذوراتی را تقدیم می‌کرد و در برپایی این مراسم نقشی ایفا می‌نمود. (لعلی، ۱۳۷۲: ۱۳۶)

وقعه کربلا یکی از مهم‌ترین مناسبت‌های تاریخی و مراسم سوگواری است که در میان شیعیان هزاره‌جات گرمی داشته می‌شد و حتی عبدالرحمان خان جابر نیز با تمامی تلاش‌ها و کشتارهایی که راه انداخت، نتوانست مردم را از گرمی‌داشت عاشورای حسینی بازدارد. شیعیان افغانستان که دلباخته آتشین امام حسین(ع) و راه او بودند، با اوج‌گیری فشارها و بیدادها، مراسم عزاداری را در مخفیگاه‌ها و زیرزمین‌ها برپا می‌کردند تا از گزند ستمگران دوران و جلادان زمان در امان مانند. (ریاضی هروی، ۱۳۶۹: ۲۲۵) هم چنین در این دوره از تاریخ، اعیاد مهم مذهبی و به خصوص دو عید فطر و قربان گرمی داشته می‌شد و شیعیان آن را جشن می‌گرفتند. (لعلی، ۱۳۷۲: ۱۳۸)

علل انحطاط فرهنگی شیعیان غزنین

تحولات فرهنگی و دگرگونی جریان‌ها و پدیده‌های اجتماعی، از آن دسته امور و تحولاتی نیست که به صورت آنی و لحظه‌ای رخ دهد و در مسیر جدیدی راه پیماید، بلکه صعود و سقوط هر جریان، فرهنگی، نیازمند شرایط و بسترهایی است که در مسیر تاریخ شکل می‌گیرد و جامعه را به سوی قله تکامل سوق می‌دهد و یا به حضيض عقب‌ماندگی می‌کشاند. براین اساس، سؤالی که اکنون در ذهن می‌آید این است که چه علل و شرایطی بسترهای انحطاط و عقب‌ماندگی فرهنگی شیعیان غزنین را به وجود آورد و آن‌ها را در چنبره خرافات، اساطیر و افسانه‌ها گرفتار ساخت؟ تاریخ در این مورد گزینه‌های چندی را به نمایش می‌گذارد:

۱. محاصره فرهنگی شیعیان

بررسی سیاست‌ها و خط‌مشی‌های حاکمان سدوزایی و محمدزایی در قبال مردم شیعه، به خوبی نشان می‌دهد که آنان دارای تعصب شدید مذهبی بوده، دشمنان آشتی‌ناپذیر پیروان مکتب اهل بیت(ع) به حساب می‌آمدند. البته این امر فقط به درانی‌ها مربوط نمی‌شود، بلکه میرویس هوتکی نیز از عالمان وهابی عربستان، فتوای تکفیر صفویه را به دست آورد و براساس آن به کشتار و تاراج املاک و اراضی شیعیان افغانستان پرداخت (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۶۱) اما در عصر درانی‌ها، این سیاست‌ها به شکل نظام‌مند و

جهت‌دارتر توسط احمدشاه درانی و بازماندگانش با سرعت و شدت بیش‌تری ادامه یافت. به خصوص این‌که درانی‌ها، از توانایی نظامی و نیروی جنگی برتری نسبت به هوتکیان برخوردار بودند و با استفاده از این موقعیت، به اعمال سیاست‌های توسعه طلبانه در قبال شیعیان افغانستان اقدام نمودند. نتیجه طبیعی این سیاست‌ها و تعصبات، اعمال ستم بیش‌تر بر شیعیان بود که در قالب قتل رهبران و خوانین قدرتمند هزاره، تنزل موقعیت اجتماعی، تصرف املاک و اراضی و محاصره فرهنگی آنان رخ نمود.

افزایش ستم سازماندهی شده حاکمان کابل و قندهار، شیعیان افغانستان را آرام آرام به درون صخره‌ها و دره‌ها کشاند تا در پناه کوه‌های سر به فلک کشیده، از تجاوزات بیش‌تر مهاجمان پشتون در امان مانند. اما برآیند طبیعی این پناه‌گزینی، محاصره شدید فرهنگی و جغرافیایی شیعیان از سوی اقوام سنی‌مذهب و قطع ارتباط آنان با مراکز فرهنگی خارج از کشور بود که این نیز فقر شدید فرهنگی و فقدان آگاهی لازم اجتماعی و دینی را به بار آورد. «[احمدشاه و بازماندگانش] نه فقط املاک و اراضی شیعیان را تصاحب می‌کردند، بلکه ارتباط آن‌ها را با مراکز اصلی و علمی تشیع یعنی مشهد، قم، نجف و کربلا قطع کردند.» (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۶۹)

قطع ارتباط شیعیان با مراکز علمی تشیع در خارج از کشور، ضایعات جبران ناپذیری را در عرصه فرهنگ و دانش دینی بر شیعیان تحمیل نمود. در نتیجه این سیاست‌ها، سراسر هزارستان از وجود عالمان بزرگ دینی خالی شده و جهل، خرافات، افسانه‌ها و موهومات، به جای علم حکم گردید. باورهای اصیل اسلامی و تفکرات راستین شیعی رنگ باخت و دستخوش التقاط و تحریف شد.

۲. فقدان مراکز آموزشی تأثیرگذار

حوزه‌های علمیه، مکاتب و مراکز فرهنگی و آموزشی، نه تنها بخشی از فرهنگ جامعه به حساب می‌آیند، بلکه در تولید، و توسعه اندیشه و فکر جدید و دانش برتر، نقش اساسی دارند. این مراکز با تعلیم و تربیت نیروی انسانی، بزرگ‌ترین خدمت را به فرهنگ جامعه عرضه می‌کنند و در ارتقاء آگاهی عمومی، ابهام‌زدایی از آموزه‌های دینی، نشر باورهای اصیل مذهبی، پیراستن خرافات و افسانه‌ها از چهره دین و... سهم بی‌بدیلی دارند. اما متأسفانه در این مقطع از تاریخ، هیچ مرکز فرهنگی-آموزشی مؤثر در میان شیعیان غزنین گزارش نشده است، لذا خرافات، افسانه‌ها و سنن طایفه‌ای، مجال رشد و توسعه یافت و در باورهای دینی مردم نفوذ نمود و دستورهای دینی را تحت‌الشعاع قرار داد.

۳. فقدان علما و نخبگان فرهنگی

علما و نخبگان فرهنگی، پاسداران اصلی فرهنگ و اندیشه به حساب می‌آیند. هر جامعه‌ای که بهره بیشتری از این نعمت داشته باشد، از تعالی فرهنگی و رشد فکری فزون‌تری برخوردار است. به ویژه اینکه علما و فرهیختگان، علاوه بر این‌که در برابر انحرافات و کج‌روی‌های فکری-دینی و اجتماعی حساسند و درمقابل آن‌ها می‌ایستند، یگانه گروهی هستند که در تولید دانش نقش داشته، تبیین و تفسیر درست منابع دینی را نیز به عهده دارند. بر این پایه، حضور عالمان برجسته و فرهیختگان فرهنگی، نقش مهم و اساسی در توسعه فرهنگی، رشد آگاهی اجتماعی، دفع افسانه‌ها و سنن طایفه‌ای از باورهای دینی دارد.

اما، اوضاع سیاسی و جغرافیایی منطقه، در کنار اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن، شیعیان غزنین را از فیض حضور هم‌چون عالمانی محروم ساخته بود. بر مبنای گزارش‌های تاریخی، در این برهه از زمان، هیچ دانشمند فرهیخته‌ای چه در حوزه علوم دینی و چه در بخش سایر علوم و ادبیات در میان شیعیان غزنین وجود ندارد. تنها گزارش‌هایی که در این مورد به دست ما رسیده، مربوط به ملاکلی انگوری و کلب علی‌خان شرر جغتایی است که بدان اشاره شد.

۴. بی‌توجهی حاکمان پشتون و میران هزاره به امور فکری - فرهنگی

حاکمان سدوزایی و محمدزایی، سیاست‌های به شدت خصمانه‌ای را علیه شیعیان افغانستان در پیش گرفته بودند. آن‌ها رهبران قدرتمند سیاسی و نخبگان فرهنگی و مذهبی جامعه شیعه را به قتل رسانده، به تصرف املاک و اراضی آنان مبادرت ورزیدند، این حاکمان، نه تنها به شیعیان این سرزمین بی‌توجه بودند و دست آن‌ها را از مراکز علمی و فرهنگی شیعیان عراق و ایران کوتاه نمودند، بلکه در کل سرزمین افغانستان امروزی، گامی در جهت ارتقای فرهنگی و علمی کشور برنداشتند. مسأله تنها این نیست که شیعیان غزنین دچار انحطاط فرهنگی شده، بلکه در این برهه تاریخی، سراسر افغانستان در یک تاریکی عمیق فرهنگی به سر می‌برد. «این دوره (سدوزایی‌ها) از لحاظ فرهنگی، یکی از تاریک‌ترین ادوار تاریخ کشور به حساب می‌آید. در این دوره، نه از فرهنگ خبری بوده و نه از مردان فرهنگ‌دوست و دانش‌پرور» (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۶۷)

احمدشاه درانی بزرگ‌ترین و قدرتمندترین پادشاه ابدالی‌ها، بود که علاوه بر قسمت

عمده ثروت نادرشاه افشار، بارها به هندوستان لشکر کشیده، اموال و دارایی‌های زیادی را از آنجا به افغانستان آورد. بنابراین، از لحاظ اقتصادی، احیای جایگاه بلند و تاریخی افغانستان در عرصه فرهنگ در این دوره، مهیا بود، اما دریغ که برای احیای چنین امر خطیری تنها پول و ثروت کافی نیست، بلکه داشتن اندیشه متمدنانه، نیز ضروری می‌نماید که احمدشاه از آن محروم بود. به قول آقای ناصری، «احمدشاه نه مسجدی ساخت، نه مدرسه‌ای آباد کرد، نه مکتبی بنیاد نهاد و نه آثار تاریخی و هنری، محافل ادبی و آموزشی پدید آورد، نه کتابخانه‌ای بنیاد نهاد، نه کتاب‌هایی را جمع کرده و نه دانشمندی را جذب» (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۶۸) آقای غبار نیز در این مورد می‌گوید: «احمدشاه که ۲۵ سال عمر خود را... در تنظیم امور اداری و سیاسی داخل کشور به مصرف رساند... در صدد آن نشد که در راه انکشاف... تمدن و فرهنگ از دست رفته افغانستان را.. صرف مساعی کند.» (غبار، ۱۳۸۳: ۳۶۰) احمدشاه حتی طرح و چاقوب مستقلى برای مدیریت سیاسی کشور و سامان بخشی امور داخلی افغانستان نداشت. وی این مهم را بر اساس الگوی ایرانیان زمان صفوی و افشاری به انجام رساند. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۱۱)

احمدشاه بهترین و موفق‌ترین حاکم درانی اعم از سدوزایی‌ها و محمدزایی‌ها به حساب می‌آید. از وی در تاریخ به عنوان پادشاهی شجاع و پرهیزگار یاد شده که بر نفس خود مسلط بوده است، اما این مسأله دردی را درمان نمی‌کند و گرهی را نمی‌گشاید. در مدیریت هر کشور اهمیت و ضرورت اولیه و اساسی دارد ابتکار، خلاقیت فکری و دادن برنامه‌های گوناگون توسعه‌بخش همه‌جانبه و فرهنگ‌ساز اهمیت و ضرورت دارد که در احمدشاه وجود نداشت. او فقط در عرصه نظامی، فرماندهی لایق و موفق بود، اما در حوزه مدیریت همه‌جانبه کشور، توانایی و کارآمدی لازم را نداشت.

پس از احمدشاه فرزندش تیمورشاه به حکومت رسید. وی بیش از آن که در اندیشه توسعه امور فرهنگی و سامان‌بخشی اوضاع اقتصادی مردم باشد، در فکر تشکیل مجالس بزم و عیش و به خوش‌گذرانی مشغول بود. او به زنان زیبا رغبت زیادی نشان می‌داد و در حدود سیصد زن و کنیز داشت. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۶۵) براین اساس، تیمورشاه نیز در جهت توسعه فکری و فرهنگی مردم افغانستان اقدامی نکرد. با مرگ تیمورشاه در سال ۱۲۰۶ قمری، اوضاع داخلی افغانستان به نابه‌سامانی گرایید. امنیت، آرامش و آسایش از این سرزمین رخت برپست. در قدم اول، ازدواج‌های متعدد شاه، کشور را با مشکل بزرگی مواجه ساخت. پسران شاه که زیاد هم بودند، برای کسب قدرت و رسیدن به سلطنت،

جنگ‌های خونین و نزاع‌های طولانی و ویران کننده داخلی به راه انداختند. نزاعی که حدود ۲۵ سال به درازا کشید. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۷۶) در این گیرودار شاه شجاع سدوزایی، پای انگلیس را به افغانستان کشاند و مردم را با مشکل استعمار مواجه ساخت. مشکلی که برای حل آن قربانی‌ها و ویرانی‌های زیادی بر مردم تحمیل شد. این نزاع‌ها به پایان نرسیده بود که برخوردهای خونین دیگری میان خاندان سدوزایی و محمدزایی به راه افتاد. در این وقایع، حکومت از سدوزایی‌ها به محمدزایی‌ها منتقل گردید. طبیعی است که این گردش قدرت به صورت آرام و مسالمت‌آمیز نبود و حدود پنج سال دیگر سراسر افغانستان را در آتش نابود کننده قدرت‌طلبی و جنگ‌های ویران کننده داخلی فرو برد. در مرحله چهارم، مناقشات داخلی میان قدرت‌طلبان محمدزایی به راه افتاد که حدود سیزده سال دیگر (۱۸۲۳ - ۱۸۳۶) و اعلام حکومت امیردوست محمدخان دوام یافت. (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۱۷۶)

در تمام این دوره طولانی، حاکمان کابل و قندهار هیچ توجهی به امور فرهنگی و تمدنی نداشتند. تمام هم و غم آن‌ها دستیابی به قدرت بود. لذا این جنگ‌ها را به راه انداختند و در این مسیر، حتی استقلال و تمامیت ارضی افغانستان را نیز قربانی کردند. آقای فرهنگ این دوره را «از تاریک‌ترین و دردناک‌ترین دوره‌های تاریخ افغانستان» می‌داند که در آن افغانستان از نظر فرهنگی و تمدنی حتی از همسایگان خویش نیز عقب ماند. (فرهنگ، ۲۳۵، ۱۳۸۰) مرحوم غبار نیز می‌نویسد: «در عهد زمان شاه، آتش جنگ‌های فئودالی در داخل کشور روشن گردید، تا انقراض دولت ابدالی دیگر یک قدم جدی در راه انکشاف اقتصادی و فرهنگی افغانستان برداشته نشد... تمام شئون اجتماعی افغانستان اعم از اقتصادی و فرهنگی و سیاسی رو به تنزل و انحطاط نهاد و آن‌چه هم از قدیم مانده بود، تلاشی گردید.» (غبار، ۱۳۸۳: ۴۱۰)

به هر حال، در این دوره نه در میان جوامع شیعی و نه در سراسر افغانستان، حاکمان کابل و قندهار هیچ‌گونه توجهی به فرهنگ و دانش نداشتند و در جهت رشد و شکوفایی آن، گامی برنداشتند. فریادهای اصلاح‌طلبانه و مترقیانه مصلح بیدار سیدجمال‌الدین افغانی نیز راه به جایی نبرد و خفتگان کرسی‌نشین بیدار نشدند. در گام بدتر، امیر شیرعلی‌خان حضور سید را در داخل کشور تحمل نکرد و آن را خطری برای خود و حکومتش تلقی نمود؛ لذا ایشان را از افغانستان تبعید نمود. از سوی دیگر میران و خوانین شیعه نیز که مشی مستبدانه داشتند و کم سواد و یا بی‌سواد بودند، تعالی فرهنگی و رشد آگاهی

اجتماعی را با منافع و حکومت مستبدانه خود در تضاد دانسته، به آن توجهی نمی‌کردند در نتیجه، خرافات رو نمود و افسانه‌ها علم و دانش تلقی گردید. آموزه‌های اسلامی و باورهای شیعی دستخوش تحریف و التقاط گردید و سنت‌های قبیله‌ای دستورهای دینی پنداشته شد. (ناصری داوودی، ۱۳۷۹: ۱۰۲)

۵. فقر شدید اقتصادی مؤثر بر اوضاع فرهنگی

افغانستان در مجموع کشوری فقیر توصیف شده، اما فقیرترین ناحیه آن سرزمین، هزارستان است که نه زمین‌های وسیع و هموار دارد تا مردم به تولیدات انبوه کشاورزی بپردازند، نه شهرهای بزرگ و پیشرفته در آن واقع است تا به تجارت مشغول شوند و نه کارخانه‌های صنعتی و معادن بزرگی دارد تا از این طریق، امرار معاش کنند. (موسوی، ۱۳۷۹: ۱۳۸) بر این اساس، جامعه شیعه در سراسر هزارستان با فقر شدید اقتصادی و امکانات اولیه زندگی دست و پنجه نرم می‌کردند. به ویژه این که میران و خوانین منطقه تمامی منابع مالی و اقتصادی را در اختیار داشتند و با استفاده از این منابع، به استثمار رعایای شان پرداختند. در مجموع دهقانان و رعایا که بدنه اصلی جامعه را تشکیل می‌دادند، روزگار سختی را می‌گذراندند. «دهقانان حصه ناچیزی از حاصل زمین را نصیب می‌شدند و مقدار زیاد آن به انبار میر انتقال می‌یافت.» (نائل، ۱۳۷۲: ۴۴)

در جای دیگر، درباره درآمد روزانه و وضعیت اقتصادی دهاقین چنین گفته شده است: «دهقانان اجاره‌ای در جریان کشت و کار که معمولاً شش ماه طول می‌کشید، روزانه فقط دو پاو^۱ آرد جو و در فصل اخیر درو دو رأس گوسفند و یک دست کالای دوخته شده پشمی از خرده مالک می‌گرفتند.» (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۱۲۴) هم چنین اوضاع اقتصادی بخش دیگری از رعایای خوانین، یعنی کم‌زمین‌ها نیز، مطلوب نبود و آنان برای تأمین نیازهای اقتصادی شان به کارهای فرعی دیگری دست می‌زدند (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۱۶۵). خرده مالکان به عنوان بخش دیگری از رعایا و بدنه اصلی جامعه، از حیث زمین‌داری، اندکی وضعشان بهتر بود؛ اما به دلیل موقعیت پایین اجتماعی، همواره زیر استثمار شدید فئودال‌ها قرار می‌گرفتند. در واقع، «این میران و خوانین، یا فئودال‌های بزرگ [بودند که] مالک حقیقی مال و جان این خرده مالکین یا رعیت‌های مال‌دار به شمار

۱. «پاو» از واحدهای وزن در افغانستان است. شانزده پاو یک «سیر» می‌شود و یک سیر مساوی هفت کیلوست. بنابراین دو پاو، یعنی کمتر از یک کیلو. «کالا» یعنی لباس.

می‌رفتند.» (تیمورخانوف، ۱۳۷۲: ۱۶۵)

با توجه به اوضاع اقتصادی، روشن می‌شود که چرا اوضاع فرهنگی شیعیان غزنین در این مقطع از تاریخ بحرانی و آشفته گزارش شده است. نان اولین دغدغه ذهنی هر انسانی را تشکیل می‌دهد. تا زمانی که شکم انسان‌ها گرسنه باشد، جایی برای فکر کردن در حوزه دانش و هنر باقی نمی‌ماند. در این حالت، مردم فرزندان‌شان را به جای مدرسه به مزارع یا کارخانه‌ها می‌فرستادند تا در تهیه نان و مخارج زندگی به پدران‌شان کمک کنند. تجربه تاریخی هم گویای این واقعیت است که تولید علم و یا به عبارت عام‌تر، توسعه فرهنگی و تمدنی با شکم گرسنه امکان‌پذیر نیست و برای رسیدن به این مهم، قبل از همه باید اوضاع مالی و اقتصادی مردم را توسعه داد و بهبود بخشید. در نتیجه، با توجه به این عوامل، فرهنگ اسلامی شیعیان غزنین علی‌رغم داشتن پیشینه غنی و فرهنگ، به انحطاط کشیده شد و کارکرد مثبت و سازنده خویش را از دست داد.

نتیجه

وضعیت فرهنگی شیعیان غزنین از آغاز حکومت ابدالی‌ها تا زمان حمله عبدالرحمان خان به هزارستان بسیار عقب مانده و منحنی بوده است؛ زیرا در این دوره طولانی، به اندازه انگلستان یک دست عالم فرهیخته، ادیب، فیلسوف، ریاضی‌دان، منجم و... در میان شیعیان غزنین به چشم نمی‌خورد. از مراکز آموزشی و فرهنگی مهم و تأثیرگذار نیز خبری نبود و جهل و بی‌سوادی بیداد می‌کرد. بحران آگاهی، زمینه‌ساز ورود خرافات، افسانه‌ها و موهومات در باورهای دینی و مذهبی مردم گردیده بود. البته دین باوری و تسلیم محض در برابر دستورهای دینی و اعتقاد به حقانیت مکتب اهل‌بیت(ع) و سعادت‌آفرینی راه امام علی(ع) در اوج بود و شیعیان نسبت به مناسبت‌ها و شعائر دینی و مذهبی اهتمام ویژه‌ای داشتند؛ اما این باورها و رفتارها، فاقد پشتوانه معرفتی و بصیرتی بودند.

مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری وضعیت موجود، سیاست‌های خصمانه حاکمان افغان و بی‌لیاقتی میران هزاره بود؛ زیرا این سیاست‌ها به محاصره فرهنگی شیعیان، آوارگی نخبگان علمی، فقر اقتصادی و... انجامید. از سوی دیگر، میران و خوانین محلی نیز لیاقت و کفایت لازم برای اقدامات تعالی‌بخش و تعالی‌آفرین فرهنگی نداشتند. در نتیجه، تمامی عوامل دست به دست هم داده، وضعیت موجود را رقم زدند.

منابع

۱. ارزگانی، محمد افضل، *مختصرالمنقول در تاریخ هزاره و مغول*، قم: چاپخانه فروردین، بی‌تا.
۲. اطلس جامع گیتاشناسی، تهران: مؤسسه جغرافیایی و کاتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۸۴.
۳. انوشه، حسن، *دانشنامه ادب فارسی*، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
۴. پادشاه (شاد)، محمود، *فرهنگ آندراج*، ج ۴، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه خیام، بی‌تا.
۵. پولادی، حسن، *هزاره‌ها*، علی عالمی کرمانی، تهران: عرفان، ۱۳۷۴.
۶. التیمی السمعانی، ابوسعید عبدالکریم، *الانساب*، ج ۲، تحقیق: عبدالرحمان بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دایره المعارف الاسلامیه، ۱۹۹۲.
۷. تیمورخانوف، ل، *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان، بی‌جا: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
۸. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۴، بیروت: دارصادر، ۱۹۹۵.
۹. دولت‌آبادی، بصیر احمد، *شناسنامه افغانستان*، تهران: عرفان، ۱۳۸۲.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*، ج ۱۱، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۱. دینوری، احمد بن داوود، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی، ۱۳۸۶.
۱۲. ریاضی هروی، محمد یوسف، *عین الوقایع*، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۹.
۱۳. سجادی، سید عبدالقیوم، *جامعه‌شناسی سیاسی مردم افغانستان*، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۱۴. عمید، حسن، *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۱۵. غبار، میرغلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج ۱، تهران: انتشارات جمهوری، ۱۳۸۳.
۱۶. فرهنگ، میرمحمدصدیق، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، ج ۱، قم: اسماعیلیان، ۱۳۸۰.
۱۷. کاتب هزاره، ملافیض محمد، *سراج التواریخ*، ج ۳، بی‌جا، صدر، ۱۳۷۰.

۱۸. کاشفی، محمدرضا، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۹. لعلی، علیداد، *سیری در هزاره جات*، قم: احسانی، ۱۳۷۲.
۲۰. موسوی، سیدعسکر، *هزاره های افغانستان*، ترجمه اسدالله شفایی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، ۱۳۷۹.
۲۱. _____، *زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
۲۲. _____، *مشاهیر تشیع در افغانستان*، ج ۲، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.
۲۳. ناصری داوودی، عبدالمجید، *تاریخ تشیع در افغانستان*، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۴. نائل، حسین، *سایه روشن هایی از وضع جامعه هزاره*، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
۲۵. همدانی، ابوبکر احمد بن اسحاق، *البلدان*، تهران: مسعود، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۲۶. یزدانی، حسینعلی، *صحنه های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان*، بی جا: مؤلف، ۱۳۷۰.
۲۷. _____، *پژوهش در تاریخ هزاره ها*، ج ۱، قم: شریفی، ۱۳۷۲.